

تاریخ ۴۰ سال اخیر ایران، عرصه ظهور بزرگ‌مدانی بود که در زندگی روزمره، سر به زیر و خاکی بودند و در میدان نبرد، سرفراز و افلاکی شدند. در بر مردم، با مهربانی و تواضع می‌خوشیدند و در برابر دشمن، بی‌باک و هراس می‌خوشیدند.

سعید سیاح طاهری، یکی از این مردان بود. او در دوران هجوم به حریم کشورمان در جنگ هشت‌ساله، کمتر لحظه‌ای آرام گرفت؛ سیر سنگرهای عشق و زخم خوردن در دفاع مقدس، پایان راه او نبود، چون پس از جنگ، دشمنان از راهی دیگر به زمین ما هجوم آورد؛ پس سیاح نیز همچون برخی دیگر از یارانش، در زمینه فرهنگ فعال شد.

او به نیکی دریافت که روش‌های معمول و کلیشه‌ای دیگر جواب نمی‌دهد؛ هر چند

به مناسبت سومین سالگرد شهادت شهید مدافع حرم حاج سعید سیاح طاهری

برنامه‌های معمول در پاسداشت دفاع مقدس و شهدا، ذاتا ارزشمند و قابل ستایش است. اما سیاح طاهری، در پی راه‌های تأثیرگذارتری بود. به همین دلیل هم یک جشنواره متفاوت و زیبا را راه‌اندازی کرد.

جشنواره دانش‌آموزی فیلم دفاع مقدس، ابداع این شهید محسوب می‌شود که هدف اصلی‌اش، احیا و امتداد فرهنگ مقاومت و دفاع مقدس در مناطق محروم و کم‌برخوردار بوده است. به ویژه مناطق مرزی، که مردمش معمولاً هم از تنگنای معیشتی در رنج هستند و هم صف اول دفاع از این سرزمین در برابر حملات احتمالی خواهند بود. شهرهای مثل سوسنستان، ایلام، بستان، هویزه، روستاهای حومه اهواز، شهرها و روستاهای زلزله‌زده آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و ... یعنی دقیقاً مناطقی که بچه‌های آن اصلاً سینما نرفته بودند. در مصاحبه‌ای که چند سال قبل از شهادت سیاح طاهری با وی انجام دادم، گفته بود:

غرب آسیا در سال ۱۳۵۷ در گیر تحولات عمده‌ای شد؛ دو رویداد مهم کودتا در افغانستان و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در همان سال به وقوع پیوست. با اینکه انقلاب اسلامی با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» شناخته می‌شد، دولت وقت افغانستان براین باور بود که انقلاب اسلامی نوعی انقلاب کارگری است؛ لذا پیام تریکی ارسال کرد. حضرت امام(ره) با شناختی که از ماهیت حکومت و رهبرانش داشت به این پیام پاسخ نمی‌داد. دولت افغانستان که روزبرو با اعتراض‌های مردمی روبرو می‌شد جمهوری اسلامی را دشمن خارجی خود پنداشت و هر از گاهی در کابل راهپیمایی به راه می‌انداخت و شمعار علیه ایران سر می‌داد. ناگهان رسانه‌های جهان خبر سقوط شهر هرات بدست قیام‌گران محلی را به جهان مخابره کردند. با ورود ارتش سرخ در ششم دی ۱۳۵۸ به افغانستان، اولین کشوری که اشغال نظامی را محکوم و از مجاهدانش حمایت کرد، دولت جمهوری اسلامی ایران بود. مجاهدان افغانستانی با دست خالی دربرابر اشغالگران مقاومت می‌کردند؛ اما با گسترش حملات هوایی فشار بر مردم بیشتر شد. در این شرایط، امام خمینی با حمایت کامل از مردم مجاهدان مسلمان افغانستانی فرمودند: «اسلام مرز ندارد.» معنای این جمله کوه برای افغانستان حمایت از ورود مهاجران به ایران بود. قابل ذکر آنکه سپاه پاسداران، شماری از نیروهای آگاه به مسائل نظامی را در سال ۵۸ به منظور آموزش نظامی روانه ولایات افغانستان کرد. طرح حمایت و آموزش مجاهدان که تا پیش از تجاوز عراق در افغانستان اجرا می‌شد، این بار درخاک ایران و زیر نظر مرکز آموزش نهضت‌های اسلامی به مرحله اجرا در آمد. زمانی که مجاهدین مهارت‌های تخصصی را فرا گرفتند؛ اکثریت چون مقلد امام(ره) بودند و هم برای ادای دین راهی جبهه ایران می‌شدند.

حاصل ۱۴ سال پژوهش

کتاب «از دشت لیلی تا جزیره مجنون»، خاطرات روزمدگان افغانستانی دفاع مقدس»، به قلم محمدسربور رجایی حاصل ۱۴ سال پژوهش است. این اثر ارزنده و خواندنی نتیجه همکاری‌های

مهاجران دل‌باخته

دوچانه آقای رجایی با ۱۷ رزمنده افغانستانی دفاع مقدس است

تا همه بداندند دو ملت ایران و افغانستان یگانه هستند. هم خون شریک‌اند و هم گم شریک.

آقای محمد سربور رجایی که خودش از مهاجرین افغانستانی است در مقدمه کتابش توضیح داده: «... از سال ۷۳ از سر ناچاری دل به غربتی سیردم که تاکنون دچار آن هستم. به ایران و تهران آمدم. باور دارم که خاطرات رزمندگان افغان بخشی از خاطرات دفاع مقدس است که اگر به آن اهمتام نشود و ضبط نگردد، بخشی از خاطرات شفاهی دفاع مقدس دیده نشده است.» مشکل اصلی من نگارنده این بود که رزمندگان افغانی حاضر نبودند خاطراتشان را بیان کنند. آنها خود در مصداق ضرب‌المثل «از اینجا رانده و از آنجا مانده» می‌دانستند. عده‌ای هم حاضر شدند صحبت نمود و نوهی ایشان گری کرده‌اند. در تالیف این کتاب سعی در حفظ اصالت متن شد و اشکالات و حتی ساختار جملات را هم‌سان زبان موطنان افغانی است.»

کتاب «از دشت لیلی تا جزیره مجنون»، حاصل ساعت‌ها گفت‌وگو و مصاحبه نویسنده کتاب با خانواده شهید احمدرضا سعیدی شهید ایرانی جهاد مقدس افغانستان و همچنین هفده رزمنده افغانستانی است که طی سال‌های اشتغالی در آن کشور به عنوان مهاجر به ایران آمدند و پس از طی دوره‌های آموزشی رهسپار جبهه ایران شدند. کتاب دارای سدهای مفصل به قلم نویسنده است و ایشان به رسم احترام در بخش نخست کتاب ابتدا به شرح شهید ایرانی جهاد افغانستان – احمدرضا سعیدی – تحت عنوان «خون شریکی» پرداخته و در ضمن ویراسته خاطرات خود در سفر به افغانستان جهت جمع‌آوری اطلاعات و تهیه فیلم از مزار شهید احمدرضا سعیدی را هم اضافه کرد.

در همین بخش از کتاب، مولف نگاهی گذرا و تطبیقی به مواجهه افغانستان با کمونیسم، انقلاب و دفاع مقدس ایران داشته است.

قسمت دوم کتاب اختصاص به منسوخ کامل خاطرات ۱۷ رزمنده افغانی دفاع مقدس دارد که برای هر یک یک عنوانی خاص در نظر گرفته شده؛ در خاتمه کتاب شاهد گفت‌وگو با سردار محمدرضا حکیم زومانی فرمانده تپ آبوذر در دفاع مقدس هستنیم. (آبوذر، تپ مستقل زومانی افغانستانی دفاع مقدس بود که در سال‌های ابتدای جنگ به پیشنه‌های سردار حکیم خودشان تشکیل شد.)

آنچه مسلم است این مجاهدان مسلمان افغانستانی هرگز معرفی نشده‌اند؛ اما در عالم گمنامی با حضورشان نقش بزرگی در هنت سال دفاع مقدس داشته‌اند. به واقع آنان مجاهدان جهان وطن بودند، مجاهدانی که سال‌هاست با یاد رفتن‌اند. بدین منظور جهت معرفی آنان و نیز آشنایی خوانندگان با این هفده رزمنده افغانستانی دفاع مقدس و همچنین معرفی شهیدای ایرانی جهاد اسلامی افغانستان به ویژه شهید احمدرضا سعیدی، برش‌هایی از خاطراتشان را انتخاب و ویرایش نمودم که به شرح هر یک می‌پردازم.

«هردمی که در مناطق مرزی زندگی می‌کنند از یک طرف با مشکلات فراوانی مواجه هستند و از طرف دیگر اولین سد دفاعی کشور در مقابل هر گونه هجوم از خارج محسوب می‌شوند. با این حال، جوانان این مناطق آگاهی چندانی نسبت به دفاع مقدس ندارند. با توجه به این مسائل، لازم بود که به طریقی با فرزندان این مناطق ارتباط برقرار کرده و ارزش‌های دفاع مقدس را به آنها منتقل کنیم که جشنواره دانش‌آموزی فیلم دفاع مقدس با همین انگیزه راه‌اندازی شد.»

سیاح، ستاره بود

جشنواره دانش‌آموزی دفاع مقدس با دیگران

بی‌خاصیت و بی‌مناسبت با حال و روحیه کودکان و نوجوانان، در فضایی پر از شادی و نشاط به انتقال فرهنگ ازخودگذشتگی و ایستادگی می‌پرداخت. یعنی موضوع سخت و عمدتاً ترازیکی چون جنگ، در این برنامه‌ها در قالب جشن و پایکوبی روایت می‌شد. شهید درباره این روش می‌گفت: «ادعای ما این است که رزمندگان ما، همه از روحیه‌ای شاد و باشاط برخوردار بودند. در سخت‌ترین لحظات نبرد، می‌خندیدند و با هم شوخی هم می‌کردند. شما بروید فیلم‌های مستندی که از روزهای دفاع مقدس باقی مانده را تماشا کنید ببینید رزمنده‌ها بیشتر در حال شادی و خنده هستند یا گریه و زاری؟»

شهید سیاح طاهری، در بخش دیگری از گفت‌وگو با نگارنده بیان کرده بود: یکی از

بوسه: معمولاً بعد از برگزاری این جشنواره در منطقه‌ای، مراجعه بچه‌ها برای عضویت در بسیج بیشتر می‌شود. برگزاری این جشنواره در مناطق زلزله‌زده تأثیر بسیار زیادی داشت. چون اصلی‌ترین ارزشی که ما در این جشنواره مطرح می‌کنیم، مقابله با سختی‌ها و پیروزی با

حقاقل امکانات است. همان چیزی که در جنگ هشت‌ساله تجلی یافت. به یاد دارم که در حین برگزاری این جشنواره در منطقه ارون‌دکنار، وقتی این گونه مسائل را مطرح کردیم، جوانی به ما مراجعه کرد و گفت که از شدت افسردگی قصد خودکشی داشته. ما پس از حضور در این جشنواره بار دیگر به زندگی بازگشته‌است. البته این تأثیرگذاری فقط روی مخاطب‌های جشنواره نبوده و حتی خود هنرمندان نیز از آن تأثیر می‌پذیرند. چون آنها در این برنامه‌ها عمدتاً

مسابقات کتابخوانسی دفاع مقدس را هم در ندانگه‌های شهرهای مختلف برگزار می‌کرد. او کتاب‌هایی درباره مجاهدت و مبارزه آدم‌های معمولی در شرایط دشوار جنگی را در اختیار آسیب‌دیدگان در بند می‌داد بخوانند و همین مسابقه زمینه را برای بهبود روانی و اخلاقی فراهم می‌کرد.

اما روح حاج سعید سیاح طاهری هم مثل همه افلاکیان، در خاک نمی‌کشید.این زندگی و مسیر هنرمندانه باید یاپای زبیا و حماسی هم می‌داشت.



به عنوان یک نذرخ فرهنگی و بدون اینکه پولی دریافت کنند شرکت می‌کنند. همراهی آنها با پاکي و صداقت بچه‌ها و دور دشمنان از کلاس و دیسپلین هنرمندانه، تجربه نوعی باگشت به خوشتن است.

شهید سیاح طاهری، با همین رویکرد،

اعزام شد. در خاطرات این رزمده می‌خوانیم: به ایران که آمدم شنیدم حضرت امام فرموده: «اسلام مرز ندارد و شیعه و سنی هم برادر یکدیگر هستند. با خود گفتم: در افغانستان برای رضای خدا با شعوری بچه‌ها کردم. اینجا هم برای رضا خدا و به دستور ولی امر مسلمانان جهاد می‌کنم... در سال ۶۵ راهی افغانستان شدم اما وقتی برخورد‌های بد و حسادت‌های ناشی از بی‌سوادی مردم و خودخواهی بعضی فرماندهان را دیدم؛ به ایران برگشتم

(چهار) دکتر سیدعلی شاموسوی گردیزی در اواخر بهار ۵۸ به همراه تنی چند راهی ایران می‌شود و خیلی زود با مبارزان ایرانی آشنا می‌شود. پس از جنگ تمحیلی با یقین به اینکه اگر انقلاب اسلامی ایران حفظ نشود مسلمانان در همه جهان سربلند زندگی می‌کنند؛ عازم جبهه می‌شود. ایشان علاوه بر اینکه دکتر رزمنده‌ها، جهادگران و سنگر‌سازان بی‌سنگر بود و خیلی وقتها پیش نمازشان هم بود. چون در جبهه هیچ تخصصی در کار نبود و همگی بر مدار ایمان و دفاع از اسلام حرکت می‌کردند. بنابه گفته ایشان: خودم شاهد حضور بسیاری از مبارزان نوجوان بودم من هم در افغانستان و هم در ایران. آنها به آسایش خود پشت پا زده تا به جبهه بیایند و دین خود را به دین و ناموس آدا کنند... چون خود را سرباز روح‌الله و امام زمان(عج) می‌دانستم؛ از جبهه ایران فرهنگ شاعرانوسی و شاعرانان و سریند بستن را به جبهه افغانستان به ارمان بردم. دکتر سیدعلی شاموسوی گردیزی بیش از

(۱۰) محمدهلی حسنی از جانبازان جنگ تحمیلی که در ترکیه در سینه دارد و نصف برش برش از ترکش است. چشم چپ او دید ندارد. او ایمان دارد که همه کارهای بندگی به دست خداوند است. بنا به اظهاراتش: ما جان به خطر می‌دادیم چون فرمان حضرت امام (ره) بود. به خاطر عشق و علاقه‌ای که به امام داشتم به جبهه رفته بودم. همه رزمندگان عاشق کربلا و مطیع فرمان امام (ره) بودند با این نگاه هیچ خطری برای ما معنا پیدا نمی‌کرد. باورم این بود تا کربلا پیش می‌رویم. حتی زمانی که مجروح شدم هم احساس خطر نمی‌کردم. (۱۱) رزمنده افغانستانی ناصر حسنی که باور به امداد غیبی در عملیات جنگی را دارد در متنسوخ خاطراتش بیان کرده: من فقط برای رضای خدا و اطاعت از سخنان حضرت امام (ره) که مرجع تقلیدم بود به جبهه رفتم؛ برایم فرقی نمی‌کرد در ایران یا افغانستان باشم. می‌گفتم همه مسلمان هستیم. اگر قسمت من شهادت باشد باز هم ایران و افغانستان فرقی ندارد. شرکت در جبهه تکلیف بود... چون در یکی از روزها به دیدار حضرت امام در حسینیه جمران رفتم؛ اگر چه حضرت را از نزدیک زیارت نکردم اما این توفیق را یافتم که از فاصله پنج، شش متری نگاهش کنم و به سخنان ایشان گوش بدهم. (۱۲) در خاطرات رزمنده افغانستانی عبدالله توکلی می‌خوانیم: از قوم ما یازده نفر در دفاع مقدس حضور داشتند که چهار نفر شهید و چند نفر مجروح شدند. انگیزه ما دفاع از اسلام و مکتب بود، همه داوطلبانه رفته بودیم. تنها من سالم بودم چون در بخش تدارکات بودم. شوق و ذوق حفظ اسلام بر ما حاکم‌فرما بود و هیچ بمبی از لشکر صدام نداشتیم. چون امام خمینی را رهبر مسلمانان می‌دانستیم. خودترین خاطره خدمت‌مندی روزی بود که به من مدرکی با ن نشان سپاه دادند.

(۱۳) رزمنده جانباز نامر فراتی که سیزده ماه در لشکر ۳ زرهی خدمت کرده و در فلو شیمیایی شده در خاطراتش آمده: بعد از بازگشت به ایران در پرونده جدیدی که برایم تشکیل دادند. حضورم را در جبهه هجده روز ثبت کردند. اگر پرونده‌ام درست نشود، مجبور هستم به مزار شریف بروم.

(۱۴) حاجی نسیم وکیل‌زاده از نخستین رزمندگان افغانستانی در جنگ ایران و عراق است. او که حدود یازده ماه در جبهه‌های ایران بی‌جنگ به مرخصی بروده، مبارزه کرده. او بر این باور است که هر چه به نظام اسلامی خدمت کند کم است؛ چون ایران را تنها نظام شیعی جهان می‌داند. بنا به گفته این رزمنده: اگر خدای ناخواسته روزی در ایران جنگ شود، اولین کسی هستم که در عملیات انتحاری در مقابل دشمن حاضر می‌شوم. خود شاهد است غلو نمی‌کنم.

(۱۵) سید حبیب احمدی از دیگر رزمندگان افغانستانی است که به همراه برادر کوچکترش در جبهه خدمت کرده اما مناسفه‌ها سید علی باطل شده است. در بازخوانی خاطراتش می‌خوانیم: مسئولان دولت کمونیستی پدرش را به پنهان‌های واهی و اتهام جاسوسی و مزدوری برای امام خمینی دستگیر و به زندان بردند و بعد از آزاد شدن به دلیل فشار تیربهای دولتی با خانواده عازم ایران می‌شود. بنا به گفته این جانباز دفاع مقدس: «چون مقلد حضرت امام(ره) بودم. باور داشتم دستور مجتهد جامع‌الشرایط دستور اسلام است.» یادم متذکر شوم که ایشان برای مبارزه با گروه‌های تکفیری جبهه‌النصره، داعش ... به سواری رفته است.

هفت) در خاطرات رزمنده افغانستانی محمدابراهیم جلالی آمده: هیچ عملیاتی برای ما سخت نبود، چون دشمنان فقط دین و شهادت در راه اسلام بود. یادم هست حضرت امام(ره) در یکی از سخنرانی‌های خود فرموده بود: «سربازان من در گهواره هستند.» اما ضرورت مشخص کرده بودند که سربازان من در کجا هستند، در ایران، عراق ... و رزمندگان خط مقدم با ملیت‌های مختلف، همان سربازان گهواره‌ای حضرت امام بودند؛ سربازانی که حضرت جبرئیل را سناهای پیش‌پا نهاده بودند... ما براساس اعتقاد و ایمانمان از اسلام و آرمان‌های حضرت امام(ره) دفاع می‌کردیم. ناگفته نماند آقای جلالی برای مبارزه با داعش و گروه‌های تکفیری در سواریه است. (هشت) حجت‌الاسلام محمدابراهیم واحدی، رزمنده شیمیایی جنگ است در روایتگری خاطرات خود می‌گوید: در یکی از روزها در قم چشم به رویایی از فرمایشات حضرت امام افتادم: «ایمان به این نیست که انسان نماز بخواند و روزه بگیرد، جهاد هم در کنارش هست. مسلمان واقعی کسی است که هم نماز بخواند و هم روزه بگیرد و هم جهاد کند.» این جمله مرا به شدت تکان داد و در سال ۶۰ تصمیم گرفتم به جبهه ایران بروم. آثار معنوی حضور در پشت

قافلهٔ شوق (۳۱) منصور ایمانی

سه چهار ماهی که توی جبههٔ «دب حران» مستقر بودیم، به جز نگهبانی‌های مرتب و گشت‌های گاه به گاه، تحرک خاصی علیه‌بعنی‌ها نداشتیم. ولی در عوض این سه چهار ماه، فرصت خوبی برای نیروهای تازه‌وارد بود، که با منطقه و شرایط جنگ آشنا بشوند و به اصطلاح یخ‌شان را آب کنند. ما توی دسته، چند تا نیروی تازه‌کار بودیم که گاهی با ناشی‌گری خودمان، کار دست این و آن و حتی گردان می‌دادیم. پیش‌ترها از یکی از ناشی‌گری‌هایم رونمایی کرده بودم. یکی دیگرش مربوط به موقعی بود که من را به عنوان جایگزین یکی از بچه‌ها، برای چند روز به آئینش‌خانه گردان فرستاده بودند. سراسیمه با یکی دو ساعت آموزش سرپایی، ما را پای تیان خورشت گذاشت و یک ملاقهٔ چوبی یک متری هم داد دستمان. آئینش‌خانه در هر وعدهٔ نهار و شام، برای سبض و خردهای نقر غذا می‌پخت. سه چهار تا تیان برنج و یک تیان هم خورش بار می‌گذاشتند. نهار روز دوم یا سوم بود که طبق برنامهٔ هفتگی باید قورمه‌سبزی می‌دادیم. گشت‌های قورمه‌شده که نیم‌پز شد، لوبیای چشم‌پلسی را ریختم و بعد سبزی جعفری و شنبلیله و تریهٔ ساطوری شده را هم به آن اضافه کردم و گذاشتم همه با هم کاملاً بپزند. نزدیک پخته شدن خورش بود که داد تا حلبی چهارپیلویی رب گوجه فرنگی مخصوص فروشگاه ایتا کار باز کردم و ریختم توی تیان و با ملاقهٔ چوبی سرد کردم. به‌هزمن خورش که گوجه کباب آب بشود. اما هرچه که هم می‌دم، می‌دیدم رنگ خورشت سبزی، به قهوه‌ای و رنگ سیاه می‌رفت. سراسیمه در طول غذایختن معمولاً دو سه بار به دیک‌های برنج و خورش سر می‌زد و اگر غذاها کم و کسری داشتند، به ما می‌گفت. یک بار هم آخر سر می‌آمد غذا را می‌چشید و دستور کشیدن‌شان را می‌داد. غذای هر گروه‌ان را توی دیک‌های بزرگ خودشان می‌ریختند و می‌دادند ماشین‌های غذا برای‌اش می‌بردند. خورش من آماده بود. سراسیمه وقتی آمد و حلبی‌های خالی رب گوجه و رنگ تیرهٔ قورمه‌سبزی را دید، با فریاد ملاقه را از دستم گرفت و انداخت دنبال. می‌آمد و داد می‌زد: «دیوانه! رب گوجه رو به خورشت قیمه می‌زنن نه قورمه‌سبزی. اون دو سه هشت کیلو رب!؟» آن روز چرخ سراسیمه را چندر کرده بودم و نهار یک گردان خراب شده بود. همان روز پالانم را افتاب گذاشت و اخراجم کرد که برگردم خط. اینکه توی خراب یک حران یا اب تبمور، چه طوری یخ‌مان را در جبهه آب کردیم، راستش به برکت همین دسته‌گل‌هایی بود که در آن سه چهار ماه، به اب می‌دادیم حدود چهار ماهی که ما و نیروهای بعضی، روبروی هم خاک‌ریز زده بودیم، الا اینکه در طول روز، دو بار سه بر سه بگذاییم، دیگر کاری به کار هم نداشتیم. صبح‌ها نوبت ما بود و غروب‌ها نوبت آنها صبح زود که افتاب رو به عراقی‌ها می‌تابید و

حرکات‌شان توی دید ما بود. بچه‌های خمیاره و توپخانه، چند تا گلوله خرچ‌شان می‌کردند. بعدش تا یک ساعت مانده به غروب که افتاب برمی‌گشت به طرف ما و دید عراقی‌ها بهتر می‌شد، همین کار را آنها با مسا می‌کردند. منتهی بچه‌های ما زمان شلیک، فناعت می‌کردیم و با شمشارش، گلوله‌ها را می‌فرستادند. ولی جماعت غبی که دست‌شان توی ایتاب مهمات قرش و دو عالم بود، موقع آتاز‌بازی، دست و دل‌بازی می‌کردند و سهمیه ما را فله‌ای می‌فرستادند. البته شلیک ما اکثراً دقیق بود و آنها غافل‌قورنکی آتش می‌کردند و بیشترشان توی ایلیان و هور می‌افتاد. صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره کر کجاست تا به کجا بشد که یاد خوشش باور و زار وصال خود آن کرشمه کجاست تا آن اعتبار کجا

پاراچنار، قطعه‌ای فراموش شده

سید فرید موسوی
شاید ماهی نباشد که خبری از انفجار در پاراچنار منتشر نشود. در همین چند ماهی که گذشت اگرچه در اخبار رسمی خبری منتشر نشد اما اخبار محلی خبر از وقوع چند حادثه تروریستی در آن منطقه دارد. با این حال این منطقه کامکان با مشکلات مختلف امنیتی و قومیتی دست و پنجه نرم می‌کند.

پاراچنار کجاست؟

در منابع اطلاعاتی آمده است: پاراچنار، شهری در ایالت سرحد در شمال غربی پاکستان است که بیشتر مردمان این شهر و روستاهای اطراف آن پیرو مذهب تشیع هستند. پاراچنار به دلیل مجاورت با مرزهای افغانستان در زمان اشغال این کشور توسط ارتش شوروی، یکی از مراکز نفوذ مجاهدین افغانی به خاک افغانستان بود.

در ۱۳۶۶هـ ش ژنرال ضیاءالحق، رئیس‌جمهور وقت پاکستان فرمان بیرون راندن شیعیان را از شهر تقسیم شده پاراچنار صادر کرد. اماغلان ایران مجاهدین سنی مذهب افغانی بودند که در اندین محلی ارتباط داشتند. پس از سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان، اعضای القاعده و طالبان از افغانستان به کشورهای هم‌جوار از جمله پاکستان فرار کردند و شهر پاراچنار یکی از پناهگاه‌های آنان شد.

پاراچنار مرکز منطقه خودمخاکرام انجمنی است. این منطقه یک شبه جزیره در مجاورت افغانستان است که با چاهار استان طالبان خیز یکپنجا، خوست، غزنی، کندهار و لوگر در آن کشور همسایه بوده و قسمت جنوبی آن هم در پاکستان از یک جهت مجاور ایالت وزیرستان (از مراکز اصلی فعالیت طالبان در پاکستان) و از جهتی دیگر با مناطق ناصبی نشین در ایالت سرحد به مرکزیت پشیناور همسایه است.

منطقه در محاصره

با این حال در سال‌های اخیر مردم این منطقه از چند جهت مورد حمله بوده‌اند. از یک سو گروه‌های تکفیری مردم این منطقه را تهدید می‌کنند، از سوسوی دیگر نیروهای طالبان مستقر در افغانستان به دلیل هم مزمن بودن این منطقه را تهدید می‌کنند، این در حالی است که گاهی ارتش پاکستان نیز برای فیصله دادن به درگیری‌ها، موضوع را با حمله به ششیعیان جمع می‌کند. در گزارش‌ها آمده بود که حامیان گروه تروریستی داعش در پاکستان هشدار داده‌اند که به شیعیان در مناطق قبایلی این کشور حمله خواهند کرد.

به گزارش «سپوزمی»، افراد وابسته به داعش در پاکستان هشدار داده‌اند که شیعیان در مناطق قبایلی این کشور را هدف قرار می‌دهند. گروه‌های تکفیری با افراد وابسته به داعش، شبانه‌هایی را در منطقه «کرم‌ایجنسی» پخش کرده‌اند که در این شبانه‌ها آمده است که افراد وابسته به داعش به اهداف خود در افغانستان دست یافته‌اند و حالا شیعیان در مناطق قبایلی این کشور حمله خواهند کرد.

این در حالی است که مقامات پاکستانی هر بار در پاسخ به فشارهای جامعه جهانی برای حمایت از تروریست‌ها، ماه‌های پیش هیچگونه اقدام مناسبی انجام نداده بودند تا اینکه در تیرماه اسمل ژنرال «فهر جاوید باجوئه» فرمانده ارتش پاکستان حکم اعدام ۱۲ تروریست را که در دادگاه‌های نظامی محکوم شده بودند تأیید کرد.

ژنرال باجوئه حکم حبس ابد شش تروریست دیگر و آزادی یکی از زندانیان به دلیل نبودن مدارک کافی را نیز تأیید کرد. بنابر اخبار واصله تروریست‌هایی که حکم اعدام افغانی شدند عاملان اصلی حمله به حسینیه مرکزی شیعیان در پاراچنار هستند. این تروریست‌ها همچنین در کشتن ۸ نظامی، ۲۶ شهروند عادی و زخمی کردن ۱۳۳ نفر دست داشتند.

در حادثه‌ای مشابه در پاراچنار با وقوع چهار انفجار ۳۰ شهید شدند. به گزارش تی از تی، وقوع چهار انفجار در شهر پاراچنار پاکستان دست کم ۳۰ کشته برجا گذاشت. منابع پلیس اعلام کردند که انفجارها بعدازظهر در شهر پاراچنار در محله بازار اکبرخان این شهر و هنگامی که تعداد زیادی از مردم مشغول خرید برای افطار و نیز خرید عید فطر بودند، رخ داده است. منابع بیمارستانی نیز اعلام کردند تا توجه به وخامت حال تعدادی از مجروحان انفجار پاراچنار، احتمال افزایش شمار جان باختگان این حمله تروریستی وجود دارد.

استه این از فمودو اقدامات صورت گرفته برای خصوص بوده و با وجود همه این حملات و تهدیدهای روز افزون در مناطق شیعه‌نشین در پاکستان، ارتش پاکستان در تلاش برای خلع سلاح مردم در این مناطق است. به تعبیر بهتر دولت پاکستان به تنها از مردم این منطقه دفاع نمی‌کند بلکه تنها دار تا با خلع سلاح آنها زمینه کشتار بهتر آنها را هم فراهم کند. اتفاقی که در سال پیش از این رخ داد و در این نیروهای طالبان تنها در یک حمله ششصد تن از شیعیان پاراچنار را در شهادت رسانده و در اقدامی بی‌سابقه به قتل دهستان کودکان خردسال مبتدات کرده‌اند.

این در حالی است که مردم این منطقه قریابت بسیار زیادی با ایران داشته و در خیابان‌های آن عکس‌های از امام خمینی و مقام معظم رهبری نصب شده و همین مسئله این منطقه را به معلم خوبی برای کشتار شیعیان تبدیل کرده است. با این همه به نظر می‌رسد مشکلات روز افزون این منطقه درصورت عدم عزم دولتمردان برای خاتمه دادن به این نوع برخورد‌های فرقه‌ای بیش از پیش شود.



پرهیز از لقمه شبهه‌ناک

... همی رفت و می‌آمد. برای رفتن به خانه دو دل بود. یادش رفته بود نان بگیرد. بهش گفتیم: «سهمیه امروز به دونه نان و ماسته همینوی بردار و برو». گفت: «نون داند این جا بخوروم، نمی‌دونم زرم و می‌تونوه بخوروه یا نه» گفتیم: «این سهمیه توست، می‌تونی دور بریزی ، یا بخوری». یکی دو باری رفت و آمد ، نان و ماست را گذاشت و رفت.

خاطرات شهید حسن باقری برگرفته از کتاب روایت فتح